متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در ادامه بحث‏هاى گذشته كه موضوع نبوت را دست‏مايه تحقيق و بررسى قرار داده بوديم، اينك به اصل ديگرى از اصول پنج‏گانه دين مبين اسلام؛ يعنى امامت مى‏پردازيم و زواياى گوناگون آن و اشكالات مطروحه درباره آن را مى‏كاويم و پاسخ مى‏گوييم.

امام‏شناسى پس از پيامبرشناسى از نظر قرآن و سنّت نبوى، از فرايض اجتماعى و اصول اعتقادى اسلام به شمار مى‏رود، كه از نظر عقل و منطق نيز از ضروريات اجتماعى محسوب مى‏گردد، زيرا نظم و امنيت و تكامل اجتماعات بشرى، در سايه امامت و رهبرى عينيت مى‏يابد و كيان هر اجتماعى به حكومت آن بستگى دارد. امام على (ع) در برابر شعار خوارج كه مى‏گفتند: «لا حكم الا للّه؛ حكم و فرمانى جز فرمان خدا نيست»، فرمود: «كلمة حقّ يراد بها الباطل؛ اين گفتار درستى است كه از آن هدف باطلى را تعقيب مى‏كنند».

مقصود آنها اين بود كه زمام‏دار و رهبرى جز خدا وجود ندارد و حال آن‏كه «لا بدّ للنّاس من امام برّ او فاجر؛(1) هر جامعه‏اى ناگزير است امامى نيكوكار يا بد كار داشته باشد» تا قانون را اجرا نمايد.

مطابق بيان آن حضرت، وجود امام فاسق و فاجر، از فقدان امامت به مراتب بهتر است، چرا كه در نبود زمام‏دار و رهبر سياسى و نظامى، مردم به جان هم مى‏افتند، اشرار و اراذل و اوباش سرنوشت مظلومان را به دست مى‏گيرند، كسب و كار به كلى متوقف مى‏شود و خون‏ريزى و قتل و غارت گسترش مى‏يابد. ضمن اين‏كه طبع مدنى مردم نيز چنين اقتضا مى‏كند؛ يعنى وجود يك رهبر و مقتدا را ضرورى مى‏دانند. حتى حيواناتى كه دسته‏جمعى زندگى مى‏كنند نيز بدون رئيس و رهبر نيستند. ملكه زنبور عسل و پادشاه موريانه و مورچه‏ها گواهى صادق بر ضرورت رهبرى در ميان موجوداتى است كه گروهى زيست مى‏كنند.

اسلام و جوامع اسلامى هم از اين قاعده عقلانى و طبيعى مستثنا نيستند. به همين دليل هنگامى كه برخى از عالمان شيعه به علماى اهل سنّت خرده مى‏گيرند كه چرا مهم‏ترين واجب الهى يعنى دفن جسد مطهّر پيامبر را رها كرده و گروهى به نام اصحاب «حل و عقد» در سقيفه گرد آمدند تا رهبر و جانشين تعيين كنند، در پاسخ مى‏گويند: مسئله دفن رسول اكرم (ص) از فروع دين و واجب كفايى مى‏باشد و چون حضرت على (ع) و جمعى مسئوليت آن را به عهده گرفته بودند كفايت مى‏كرد، ولى موضوع خلافت از اصول دين به شمار مى‏رود. بدون شك اگر اصلى از اصول دين با يكى از فروعات دينى در تعارض باشد، اصل بر فرع مقدّم خواهد بود.

در هر صورت، از نظر عقلاى عالم و اديان و مكاتب جهان، وجود امام در هر جامعه‏اى ضرورت دارد، منتها در شكل امامت و طريقه تعيين آن و شرايط و صفات رهبرى، هر يك از مذاهب الهى و نظام‏هاى بشرى عقايد خاص خود را دارند؛ هم چنان‏كه اسلام نيز ضوابط و قواعدى دارد كه در مباحث آتى خواهد آمد.

امامت و خلافت در اسلام

امامت نيز مانند نبوت بر دو گونه است: امامت عام و امامت خاص. متكلّمان در بحث امامت عامه درصدد اثبات اين حقيقت‏اند كه آيا از نظر عقل و دين لازم است پس از رحلت رسول اكرم (ص) خليفه و جانشينى براى آن حضرت پيش‏بينى شده باشد تا دين از خطر بدعت و انحراف محفوظ بماند و احكام و قوانين الهى به مردم برسد يا خير؟ آيا خليفه و امام همچون پيامبر اكرم (ص)، الگوى علمى و عملى براى آحاد ملت محسوب مى‏شود يا نه؟ در صورتى كه جواب مثبت باشد، امامت در طول نبوت قرار دارد؛ يعنى پس از رحلت پيامبر (ص) نوبت به امام مى‏رسد، زيرا در عصر نبوت، موضوع امامت منتفى است.

ولى در امامت خاصه، بحث بر سر مصداق و فرد است؛ يعنى امام بعد از رسول خدا (ص) كيست، تعداد آنها چند تاست، آنان كه مقام امامت را احراز كرده‏اند چه كسانى‏اند و امامت پس از رسالت در چه كسانى تحقق يافته و مى‏يابد؟

شيعه اماميه بر اين باور است كه خليفه بلا فصل پيامبر (ص)، على (ع) است و يازده فرزندان او يكى پس از ديگرى، امام مسلمانان مى‏باشند كه دوازدهمين آنها فعلاً از انظار غايب است و در آخر الزمان در شرايط خاصى ظهور مى‏كند. از نظر شيعه، امامت هم مانند نبوت، منبعى الهى دارد و امامان نيز توسط پيامبر از ناحيه خدا برگزيده و ابلاغ شده‏اند. از اين‏رو مقوله ولايت و امامتِ شيعى، جملگى آسمانى و الهى بوده و آنان حجّت‏هاى خدا بر خلق مى‏باشند. ولى اهل سنّت، خلافت رسول خدا (ص) را در چهار خليفه معروف خلاصه كرده‏اند.

طبق اين تقسيم، امام دو معنا پيدا مى‏كند: يكى، در حوزه تصور و مفهوم و ديگرى، در حوزه تصديق و باور.

تعريف واژگانى امام‏

واژه امام در لغت، از ريشه «اَمَمَ» گرفته شده و به مفهوم: مقتدا، آن‏چه مورد پيروى قرار گيرد، مقدّم و پيشرو، قيّم و سرپرست و طريق و راه آمده است. ابن منظور در لسان العرب مى‏گويد: اَمام (جلو و مقدّم) با اِمام (پيشوا) هم ريشه‏اند و هر دو از ماده «اَمَّ يؤمُّ» گرفته شده و به معناى قصد كردن و پيشى گرفتن است.(2)

تفليسى در «وجوه القرآن» گفته است: لفظ «امام» پنج معنا دارد و وجه نخستين آن را به معناى پيشرو گرفته است: «انّى جاعلك للنّاس اماماً»؛ يعنى امام، پيشرو در خير و خوبى‏هاست. البته امام به معانى ديگرى چون: نامه، كتاب، لوح محفوظ، تورات و طريق روشن و پيدا، نيز آمده است.(3)

راغب اصفهانى مى‏گويد: «امام به كسى گويند كه مردم به او اقتدا كنند و از وى پيروى نمايند، خواه انسان باشد يا كتاب و يا غير آن، حق باشد يا باطل، و جمع آن، ائمه است».(4)

تعريف كلامى امامت‏

درباره امامت تعريف‏هاى گوناگونى گفته شده است كه از ميان آنها به چند تعريف اشاره مى‏كنيم:

1 - تفتازانى در «شرح مقاصد» و ماوردى در «احكام سلطانيه» گفته‏اند:

«الامامة رئاسة عامّة فى امور الدّين و الدّنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النّبى؛(5) امامت عبارت است از: رياست كلى فردى از افراد بر امت در تمام شئون دينى و دنيوى به نيابت از پيامبر.»

2 - در الفين آمده است: «ما الامام؟ الامام هو الانسان الّذى له الرّئاسة العامّه فى امور الدّين و الدّنيا بالاصالة فى دار التكليف».(6) در اين تعريف به جاى نيابت، اصالت و استقلال آمده است.

3 - به عقيده نگارنده، جامع‏ترين تعريف درباره امامت، تعريف خواجه نصيرالدين طوسى است كه مى‏گويد: «الامامة رئاسة عامة دينية مشتملة على ترغيب عموم الناس فى حفظ مصالحهم الدينيّة و الدنياويّة و زجرهم عما يضرّهم بحسبها»؛(7) يعنى امامت يك نوع رياست كلىِ دينى است كه عهده‏دار ترغيب عموم مردم به حفظ و پاسدارى از مصالح دينى و دنيايى آنها مى‏باشد و به دليل حراست از همين مصالح است كه از آن‏چه آسيب مى‏رساند، نهى مى‏كند.

اين تعريف مى‏فهماند كه امامت يك منصب الهى است، نه مجرّد مقام اجتماعى و سياسى. ضمن اين‏كه به فلسفه امامت نيز اشاره مى‏كند؛ يعنى سوق دادن جامعه به سمت مصالح مادى و معنوى.

4 - از نظر جامعه تشيّع، امامت عبارت است از: رياست كلى بر تمام مكلّفان در امور دين و دنيا بر اساس وصايت و نيابت از پيامبر (ص) با تعيين و نصب شخص امام از ناحيه خدا و رسول.

در اين تعريف، مردم در اصلِ گزينش پيغمبر و امام نقشى ندارند، ولى اگر از آنها پيروى نشود امامت ظاهرى و حكومت آنها در خارج تحقق پيدا نخواهد كرد. در واقع اين اطاعت و بيعت مردم است كه به حكومت امام فعليت مى‏بخشد و او را به وظيفه امامت، مكلّف و مصمّم مى‏سازد. در غير اين صورت، امام (ع) مكلّف به اداره حكومت نخواهد بود ولى مأمور به هدايت به معناى راهنمايى و ايصال به مقصد خواهد بود.

مؤلّفه‏ها و شاخصه‏ها در تعريف امامت

هر چند در تعريف اصطلاحى ولايت و امامت بين متكلّمان شيعه و سنّى اختلاف وجود دارد ولى بر اساس تمام تعريف‏هاى ارائه شده، مفهوم امامت از مؤلّفه‏ها و شاخصه‏هاى زير تشكيل شده است:

1 - جانشينى پيامبر: خليفه رسول خدا كسى است كه پس از پيامبر (ص) بر مسند وى مى‏نشيند.

2 - ولايت و سرپرستى امت: متكلّمان غالباً رياست عامه يا ولايت بر همه مكلّفان را در تعريف امامت اخذ كرده‏اند. از اين ميان، برخى از متكلّمان شيعه، در تعريف امامت، ولايت را با قيد مطلقه آورده‏اند و برخى هم مانند: ماوردى، ابن خلدون و تفتازاتى از اهل سنّت، و شيخ طوسى و خواجه نصير الدين طوسى و ابن ميثم بحرانى از اهل تشيّع، ولايت را در امور دينى و دنيوى محدود نموده‏اند و قيد اطلاق را نياوده‏اند.

جمعى ديگر از متكلّمان در تعريف ولايت و سرپرستى، قيد دينى را بر آن افزوده‏اند و اين قابل تحسين است، چون ولايت امام در اسلام، هويتى دينى دارد، عكس ولايت طاغوت.

گروهى ديگر، واجب الاطاعه بودن را نيز در تعريف امامت اضافه كرده‏اند، چرا كه امام صرفاً يك انسان هدايت‏گر نيست، بلكه زمام‏دار مسلمانان است كه اگر اطاعت نشود كار دين و دنياى امت مختل خواهد شد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «و لا رأى لمن لا يطاع؛ رأى و عقيده كسى كه اطاعت نشود ظهور و درخششى ندارد.»

تفاوت‏هاى شيعه و سنّى در تعريف امامت

برخى با دقت در تعريف‏هاى ذكر شده از امامت و شاخصه‏هاى آن، گمان كرده‏اند كه تفاوت اصولى چندانى بين متكلّمان شيعه و اشاعره و معتزله مشاهده نمى‏شود و به همين دليل، بعضى از متكلّمان گمانه‏زنى كرده‏اند كه ميان شيعه و سنّى در حوزه تصور امامت و چيستى آن، اختلافى وجود ندارد و اختلاف آنان فقط در مصداق است؛ بدين معنا كه امام كيست، نه امامت چيست؟ در صورتى كه اساس اختلاف تشيّع و تسنّن، در مفهوم و حقيقت امامت است.

عبدالرزاق لاهيجى كه دقت‏هاى او در مسائل كلامى و تحليل‏هاى تاريخى، مشهود است، در اين زمينه مى‏نويسد: «از عجايب امور آن است كه تعريف مذكور (رياست عامه در امور دين و دنيا) در ميان ما و عامه (اهل سنّت)، متفق عليه است در صورتى كه هيچ كدام از خلفا و به اصطلاح امامان اهل سنّت (جز حضرت على و امام حسن مجتبى ) به اين صفات متّصف نمى‏باشند، به دليل اين‏كه «رياست در امور دينى» ناگزير موقوف است بر شناخت امور دينى به تمام معنا و حال آن‏كه (اهل سنّت) آنان اعلم بودن امام و خليفه را در مسائل دينى شرط امامت نمى‏دانند و ادعايى ندارند كه خلفاى آنها به جميع مسائل دينى آگاه بوده‏اند.

مضافاً اين‏كه رياست در امور دين، به عدالت امام نيز موقوف است، در صورتى‏كه اهل سنّت، عدالت را در خليفه شرط نمى‏دانند بلكه در كتاب‏ها تصريح به عدم اشتراط كرده‏اند.

قوشچى در «شرح جامع المقاصد» مى‏گويد: يكى از اسباب انعقاد خلافت، قهر و غلبه است و هر كس با قهر و غلبه و بدون بيعت، متصدى امامت شود، اگر چه فاسق و جاهل باشد، على الاظهر خلافت براى او منعقد مى‏شود. اين گفته قوشچى در حالى است كه قيد «جانشين پيامبر» كه در تعريف فريقين آمده، بالبداهه اذن رسول خدا را مى‏طلبد، در صورتى كه از شرح مقاصد بر مى‏آيد اذن پيامبر در تحقق خلافت، شرط نيست.(8)

به بيان لاهيجى، متكلّمان اهل سنّت با آوردن اين قيود گرفتار تناقض شده‏اند، چرا كه از طرفى به تعريفى پاى‏بند هستند كه خليفه و امام را اسلام‏شناسى عادل و مجاز از سوى رسول خدا (ص) مى‏دانند ولى از جانب ديگر، مصاديقى را خليفه مى‏دانند كه فاقد شرايط فوق است.

بنابر اين، اختلاف اساسى ميان شيعه و سنّى در امامت به دو امر بر مى‏گردد: يكى، به حقيقت امامت و دوم، به انتصابى بودن امام. ضمن اين‏كه امامت از نظر شيعه، يك مسئله اعتقادى و جزو اصول دين يا مذهب است ولى از نظر اهل سنّت، يك مسئله فقهى به شمار مى‏رود. هم‏چنين نصب امام بايد از ناحيه خدا و به تصريح حضرت رسول (ص) باشد، در حالى‏كه از نظر اهل سنّت، انتخاب امام از ناحيه امت صورت مى‏گيرد و علم و عصمت از خطا و گناه نيز در خليفه شرط نمى‏باشد.

به عبارت ديگر، تعبير جانشينى از پيامبر در تعريف امامت از نظر شيعه و سنّى، به اشتراك لفظ شبيه‏تر است تا اشتراك در معنا، زيرا هر دو گروه دو مفهوم متضاد را از جانشينى پيغمبر قصد كرده‏اند.

جاى‏گاه امامت در علم كلام‏

بحث امامت، يكى از ضرورى‏ترين مباحث عقيدتى و ايدئولوژيكى است و بر تمام پيروان و آگاهان مذاهب اسلامى فرض است كه درباره آن به تحقيق و تفحص بپردازند و حقيقت را از طريق كتاب و سنّت و عقل و برهان به دست آورند. شيعه بر اين باور است كه امامت از اصول دين محسوب مى‏شود و منكر آن از كافران است. بنابر اين، بررسى و تحقيق درباره امامت از واجبات شرعى و عقلانى است و اكتفا كردن به تقليد از علما و يا به اقوال گذشتگان، جايز نيست بلكه از محرّمات شرعى مى‏باشد.

به دليل اين‏كه برخى از علماى اسلام، امامت را از فروع دين به حساب آورده‏اند و جمعى ديگر آن را جزو مسائل فقهى دانسته‏اند، لازم است جاى‏گاه امامت در علم كلام، مشخص و روشن شود و از روى دليل و برهان، حقانيت يكى از اين سه رأى معلوم گردد، چرا كه اگر امامت از اصول دين يا فروع آن و يا يك مسئله فقهى و عقلانى باشد هر كدام لوازمى خواهد داشت كه التزام بدان از ضروريات است، چون مراد از اصول دين، باورهايى است كه جزو ماهيت دين به شمار مى‏رود و به همين دليل، ملاك اسلام و كفر را بايد در آن جست و جو نمود، ولى منظور از اصول مذهب، اعتقاداتى است كه جزو ماهيت دين به حساب نمى‏آيد و دين، بدون آنها فرو نمى‏ريزد، اما چنين انديشه‏اى جزو عقيده و روش خاصى از تلقى دين محسوب مى‏گردد كه آن را مذهب مى‏نامند.

جاى‏گاه امامت در علم كلام در قالب اين سه پرسش، بررسى و پاسخ داده مى‏شود:

1 - آيا امامت از اصول دين و جزو ماهيت آن است يا خير؟

2 - آيا امامت از اصول مذهب است؟

3 - آيا امامت به طور كلى جزو مسائل فقهى و عقلانى است؟

علماى اسلام در اين مسئله، سه ديدگاه عمده دارند كه مولود برداشتى است كه از مناصب پيامبر اكرم (ص) سرچشمه مى‏گيرد.

مناصب رسول اكرم (ص) و امامت

در ديدگاه سنّى و شيعه، رسول اكرم (ص) داراى سه منصب و مقام است:

الف) تلقى و ابلاغ وحى از جانب خدا كه در قرآن با جمله «يوحى الىّ» تعبير شده است؛

ب) تبيين وحى؛

ج) رياست بر امور دين و دنياى مردم، بلكه اداره امور جامعه اسلامى از نظر سياسى، اجتماعى و اقتصادى، زيرا از نظر هر دو گروه، پس از رحلت نبى اكرم (ص)، وحى تشريعى به پايان رسيده ولى وحى به مفهوم الهام و تحديث برقرار است. بنابراين بعد از پيامبر احدى نمى‏تواند مقام اول (تلقّى و ابلاغ وحى) را داشته باشد و هرگز پيامبرى نخواهد آمد و امامان معصوم نيز پيغمبر نيستند.

اما در خصوص دو منصب و مقام ديگر، جامعه شيعه بر اين باور است كه براى احراز آن دو منصب لازم است شخصيتى از طرف خدا معيّن گردد ليكن اهل سنّت مخالف هستند و معتقدند كه تعيين جانشينى رسول اكرم (ص) براى عهده‏دارى دو مقام ياد شده، به عهده شخص پيامبر اكرم (ص) نيست. بنابر اين نبايد اختلاف مذكور را در مسئله امامت به اين موضوع برگردانيم كه آيا پيغمبر (ص) جانشين خود را مشخص نموده يا خير؟ چرا كه اين مسئوليت از نظر شيعه، مربوط به خداست و رسول اكرم (ص) بايد آن را براى مردم بازگو سازد. ليكن از نظر اهل سنّت، خلافت به عهده امت مى‏باشد.

به عبارت ديگر، محور اصلى تفكر دينى شيعه، «امامت» و «ولايت» است كه تعيين انحصارى آن در امام على (ع) و يازده تن از فرزندان معصوم او از نسل حضرت فاطمه (س) تجلى يافته است و امام براى امت مانند قلب در سازمان و كالبد بدن مى‏باشد و اين امامان هستند كه از معانى مكتوم آيات قرآن و متشابهات و مجملات و ناسخ و منسوخ‏ها و مطلق و مقيّدهاى آن آگاهى دارند. آنان وارث علم حضرت رسول و پيامبران مى‏باشند و ائمه دين از ناحيه حضرت حق بدين مقام منصوب شده‏اند، كه امروز از ميان آنان فقط يك تن در قيد حيات مى‏باشد و او تنها ولى خدا در زمين است و روزى خواهد رسيد كه شخصاً و به طور مستقيم رهبرى معنوى، اخلاقى، سياسى و اجتماعى امت را در دست مى‏گيرد و به تمام ايده‏آل‏ها و آرمان‏هاى بشرى جامه عمل مى‏پوشاند.

در هر حال، مجموعه افكار و عقايد و تفاسير دينى شيعه حول محور امامت و ولايت على و آل على (عليهم السلام) مى‏چرخد و در واقع راهى است براى پر كردن خلأ نبوت و بسترى است براى استمرار دو منصب ياد شده و تضمينى است براى فهم درست ديانت و عملياتى كردن قوانين دينى، بدون انحراف از قرآن و سنّت.

شيعه اماميه بر اين باور است كه اگر به ماهيت ولايت و امامت و تكاليفى كه «امام» به صورت منحصر به فرد در شناخت و تفسير دين و رهبرى معنوى و اخلاقى آدمى دارد توجه كنيم، به ويژه اگر اعتقاد راسخ شيعيان را در باب عصمت امامان از خاطر دور نسازيم، روشن مى‏شود كه در واقع همان نقشى را كه پيامبر معصوم در عصر حضور داشته پس از آن، امامان معصوم بر عهده دارند و همان رسالتِ هدايت و تربيت نبى مكرم اسلام (ص) را تا قيامت ايفا خواهند نمود. منتها با اين تفاوت كه شريعت و نبوت با رحلت پيامبر به پايان رسيده است و امامان نيز بانى دين تازه و شريعت نو نمى‏باشند، بلكه در چارچوب قرآن و سنّت عمل مى‏كنند. از اين‏رو شيعه بر خلاف اهل سنّت كه تنها عصر رسول خدا را «عصر حضور» مى‏دانند، عصر امامان را نيز عصر حضور مى‏شمارند و براى امامان خود همان حجيت شرعى را قائل هستند كه براى پيامبر اكرم (ص) قائل بودند؛ يعنى در فقه و احكام شرعى، نظر و كلام امام به همان اندازه حجيت دارد كه سيره و سخن رسول معظّم، حجت بوده است.

اما اهل سنّت خلأ وجودى پيامبر را با اجتهاد و قياس پر كرده‏اند. البته اجتهاد سنّى با شيعه نيز دوگونه است و مبانى و نتايج آن، كاملاً مجزّاست. اجتهاد در تشيّع با عنايت به مفهوم «دوران حضور» و استمرار آن در عصر امامت و هم‏چنين استمرار آن تا واپسين دم تاريخ است كه در واقع بدين ترتيب، دوران حضور را جاودانه مى‏سازد. از اين‏رو است كه عملاً پيوند انسان خاكى با آسمان و ارتباط آدمى با خدا هيچ‏گاه گسسته و منقطع نمى‏شود. به عبارت ديگر، پس از ختم نبوت، دوران ولايت امامان آغاز مى‏شود و در غيبت امام زمان (ع) امور دين و دنياى مردم به كمك ولايت فقيه و اجتهاد نايبان عام آن حضرت اداره خواهد شد.(9)

بنابر اين يكى از مؤلّفه‏ها و شاخصه‏هاى اساسى امامت نزد شيعه، نصب امام از طرف خدا به يمن «قاعده لطف» است، ليكن امامت در ميان اهل سنّت، تداوم نبوت نيست بلكه به مثابه تئورى حكومت در جامعه دينى مى‏باشد كه به تفكيك دين از سياست مى‏انجامد و يا به ابزارى كردن دين براى سياست منجر مى‏گردد كه هر دو تجربه در تاريخ حكومت‏هاى اهل سنّت رخ داده است.

امامت در مكتب تشيّع، بر خلاف اهل سنّت، برتقسيم همه انسان‏ها به دو گروه «هادى» و «هابط» مبتنى است. انسان هابط انسانى است كه با خطاب «اهبطوا الى الارض» به زمين تبعيد شد ولى آمدن انسان‏هاى هادى از مقوله هبوط نيست بلكه از مقوله بعثت و فرستاده شدن است و به اصطلاح كلامى، از مقوله لطف الهى است و براى هدايت و تزكيه و تعليم و تربيت و سياست و اداره بندگان خدا مأموريت دارند. اين ارسال و مأموريت، گاهى بى‏واسطه است كه بعثت انبيا تبلور آن مى‏باشد و گاهى به واسطه پيغمبران است كه همان اوصياى رسولان و ائمه دين باشند. همان‏گونه كه انسان هابط نمى‏تواند پيامبران را انتخاب كند امام و اوصياى پيامبران را نيز نمى‏تواند گزينش نمايد.

مراتب امامت‏

استاد شهيد مرتضى مطهرى (ره) روى‏كرد ديگرى در تفاوت متكلّمان شيعه و سنّى در معناى امامت مطرح كرده كه سودمندتر مى‏باشد و آن، بحث از مراتب امامت است. ايشان مى‏فرمايد: صحيح است كه جانشينى پيامبر (ص) مهم‏ترين مؤلّفه امامت از ديدگاه تشيّع و تسنّن مى‏باشد ولى به دليل درجات و مراتبى كه در امامت وجود دارد متكلّمان شيعه و سنّى در تمام مراتب آن، اتفاق و هم‏گرايى ندارند.

يكم - رياست عامه و زعامت جامعه كه اولين مرتبه امامت است. رياست عامه، يكى از شئون پيامبر مى‏باشد. شيعه و سنّى در اين مرتبه از امامت توافق دارند و اختلاف آنها مصداقى و تاريخى است. اگر مسئله امامت در همين محدوده و مرتبه قرار مى‏داشت؛ يعنى سخن فقط در رهبرى سياسى و اجتماعى بود، بدون ترديد ما شيعيان هم امامت را جزو فروع دين قرار مى‏داديم، نه اصول دين.(10)

دوم - امامت به معناى مرجعيت دينى: امامت در اين مرتبه، نوعى كارشناسى اسلامى است كه بسيار بالاتر از حد يك مجتهد است، زيرا اين كارشناس از جانب خداوند آمده و او اسلام‏شناسى است كه به واسطه مطالعه و عقل و فكر، آن را نشناخته، كه چنين شخصى قهراً جايز الخطاست، بلكه او با رمز و رازى غيبى كه بر ديگران مجهول مى‏باشد، علوم اسلامى را از پيغمبر گرفته و علم او از خطا و اشتباه پيراسته است. به واقع آنان درس نخوانده آموزنده صد مدرّس‏اند.

اهل تسنّن براى احدى چنين مقامى قائل نيستند، بنابر اين آنها در اين مرتبه از امامت، قائل به وجود امام و امامت نمى‏باشند. در اين مرتبه، اختلاف اهل سنّت با شيعه، در مصداق و شخص خاص نيست.

سوم - امامت به معناى ولايت كه در حقيقت اوج مفهوم امامت است. امامت به معناى ولايت، مفهومى است كه عرفان و تصوّف آن را از مكتب تشيّع گرفته است. چنين امامى در اين مرتبه، همان انسان كامل و حجّت عصر و زمان است.

در هر دوره‏اى، يك انسان كامل وجود دارد كه حامل معنويت كلى انسانيت است. امام نزد شيعه، انسان كاملى است كه مقامات و درجات زيادى دارد كه در خلال ادعيه و زيارت‏هاى مأثور، به ويژه زيارت جامعه كبيره به آنها تصريح شده است. اهل سنّت و حتى برخى از شيعيان در اين مرتبه، به امامت عقيده ندارند.

استاد شهيد با توجه به ذو مراتب بودن امامت، معتقدند كه تشيّع نيز مراتبى دارد و براى شيعه‏گرى درجاتى است. برخى از شيعيان، به امامت به همان معناى رهبرى اجتماعى عقيده دارند و بعضى از آنان مرتبه دوم را در امامت پذيرفته‏اند، ولى به مرتبه سوم نمى‏رسند. اما اكثر شيعيان و علماى آنان به مرتبه سوم نيز اعتقاد دارند.(11)

منطق شيعه در امامت

شيعه دوازده امامى بر اين باور است كه رسول اكرم (ص) پس از تحمل آن همه رنج‏ها و مشقت‏هاى طاقت‏فرسا آيين اسلام را در جزيرة العرب حاكم ساخت و جنگ‏هاى كوچك و بزرگ را پشت سر گذاشت و شهيدان زيادى در اين راه فدا شدند، با وجود اين، آيا مى‏توان باور كرد كه چنين پيامبر حكيمى از دنيا برود ولى خليفه و جانشينى براى خود تعيين نكند، در صورتى كه يك رئيس كارخانه براى چند روز مرخصى، قائم مقام و جانشينى براى خود تعيين مى‏كند؟

سكوت پيامبر در اين امر حساس و خطير، بر خلاف سنّت عاقلان و سيره حاكمان است. حتى خليفه اول به هنگام رحلت خويش، عمر را تعيين نمود، خليفه دوم نيز پيش از كشته شدنش خليفه بعد از خودش را مشخص كرد. بنابر اين، تعيين خليفه و امام، يك نوع سنّت و سيره عقلايى است.

ممكن است بگويند: پيامبر (ص) اين وظيفه را به اصحاب حل و عقد موكول ساخته است. شيعه در پاسخ مى‏گويد: اگر دليل و مدركى بر اين وصيت وجود مى‏داشت ارائه مى‏شد، در صورتى كه حتى يك حديث جعلى هم وجود ندارد.(12) ولى جامعه شيعه معتقد است صدها حديث و ده‏ها شعر و نثر ادبى و مسائل تاريخى درباره خلافت امام على (ع) پس از پيغمبر موجود است كه در آينده به دلايل آنها خواهيم پرداخت.

آيا امامت از مسائل فقهى است يا كلامى؟

اشاعره و معتزله بر اين باورند كه امامت و مباحث آن، از موضوعات علم فقه است. محقق جوينى معروف به امام الحرمين مى‏نويسد: «سخن گفتن درباره امامت، از اصول عقايد است و خطر (گمراهى) كسى كه وارد بحث امامت مى‏شود، به مراتب بيشتر از خطر كسى است كه نسبت به آن، از اساس جاهل باشد.»(13)

ابو حامد محمد غزالى نيز معتقد است كه بحث امامت يك مسئله فقهى است، لكن از ديرباز رسم چنين بوده است كه مباحث كتاب‏هاى اعتقادى را با بحث امامت به پايان مى‏بردند.(14)

بسيارى از متكلّمان اماميه و جمعى از عالمان اشعرى، امامت را از اصول دين دانسته‏اند و انكار آن را با كفر مساوى شمرده‏اند. شيخ مفيد و شيخ طوسى و سيدمرتضى و جمع كثيرى از فقهاى بزرگ، مخالفان امامت را كافر مى‏دانند.(15)

اين ديدگاه در ميان عالمان اهل سنّت نيز طرف‏دارانى دارد و آنان نيز منكران امامت را كافر مى‏دانند. مانند قاضى بيضاوى در المنهاج و ابو الفتوح اسروشنى در فصول الاسروشنى.(16)

چرا امامت از اصول دين است؟

كسانى كه امامت را از اصول دين مى‏دانند، براى اثبات مدعاى خود دلايلى آورده‏اند كه به گونه گذرا به آنها اشاره مى‏كنيم و تأمّلات آن را به مباحث آتى موكول مى‏نماييم:

الف) قرآن‏

يكم - آيه تبليغ: «يا ايّها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربّك و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله يعصمك من النّاس ان اللّه لا يهدى القوم الكافرين».(17) مى‏گويند: با توجه به اين‏كه اين آيه در سوره مائده است و در اواخر عمر رسول اكرم (ص) بر وى نازل شده و در حجّة الوداع فرموده كه تمام رسالت‏هاى الهى را ابلاغ نموده‏ام، بنابر اين مراد از آن، جز تبليغ امر خلافت و امامت نخواهد بود. البته اين آيه از آيات جنجالى است و در امامت خاصه بايد آن را بحث و بررسى كنيم.

دوم - آيه «انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون».(18) ولايت در اين آيه، فراتر از دوستى است و در رديف ولايت خدا و رسول قرار دارد. بر اين اساس، چنين امرى قطعاً از اصول دين خواهد بود. اين آيه نيز بايد در جاى‏گاه خود تحليل شود. البته اگر مقصود از ولايت، حكومت و امامت باشد دلالت آيه بر اين‏كه امامت از اصول دين است، محرز خواهد بود.

سوم - آيه «يوم ندعوا كلّ اناس بامامهم؛(19) در قيامت هر قومى را به امام زمان خودشان مى‏خوانيم»؛ يعنى رابطه فرهنگى ميان امام و امت در قيامت، عينى‏تر و حقيقى‏تر است، زيرا صف امت‏ها با امام‏هاى آنها مشخص مى‏شود و سرنوشت آنان از سوى امامشان معيّن مى‏گردد. اگر جهنمى و يا بهشتى باشند از وضع امام و رهبرشان معلوم مى‏گردد. از اين آيه، ضرورت داشتن امام عادل و عالم به دين مفهوم مى‏گردد؛ چنان‏كه روشن مى‏شود امامت بايد از اصول دين باشد. اين آيه نيز به زودى بررسى خواهد شد.

ب) سنّت‏

رسول گرامى اسلام (ص) مى‏فرمايد: «من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة الجاهلية؛(20) هر كس بميرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مانند مرگ جاهليت از دنيا رفته است». اين حديث، گذشته از ضرورت امامت، نشان مى‏دهد كه آن از اصول دين است، زيرا چنين معرفتى از واجبات مى‏باشد و مرگ بدون شناخت امام (ع) مرگ مشركانه خواهد بود.

در مجامع اهل سنّت نيز رواياتى بدين مضمون رسيده است كه براى پرهيز از تطويل نوشته، يك نمونه را ذكر مى‏كنيم.

- عن النبى (ص):« من مات و لا يعرف امامه مات ميتة الجاهلية».(21)

بنابر اين از ديدگاه بعضى از اهل سنّت و جامعه شيعه، امامت بايد از اصول دين به شمار رود و با توجه به آيات و روايات، نمى‏توان آن را از شاخه‏هاى فروع دين و يا يك مسئله فقهى و عقلانى تلقى كرد.

رابطه امامت و رسالت

شيعه معتقد است كه امامت در حقيقت، تداوم برخى از مناصب رسالت و خاتميت است. از اين‏رو در قرآن كريم آيات متعددى است كه لزوم و قداست امامت را روشن مى‏سازد؛ چنان‏كه در آيه «يوم ندعوا كل اناس بامامهم»(22) روشن گرديد كه بين امت و امامِ هدايت يا ضلالت رابطه فرهنگى و اعتقادى وجود دارد و امام در آخرت به مانند كسى است كه زنجيرى بر گردن خود و گروهش بسته شده باشد كه آنان را جبراً به بهشت و يا دوزخ مى‏كشاند.

به همين دليل در ادامه آيه بلافاصله مى‏فرمايد: «فمن اوتى كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن كتابهم و لا يظلمون فتيلاً؛(23) پس هر كس كتابش به دست راستش داده شود نامه خود را مى‏خواند و كوچك‏ترين ستمى به آنان نخواهد شد.»

امام ضلالت و امام هدايت‏

قرآن كريم به دو نوع امامت تصريح دارد: يكى، ائمه كفر و ضلالت و ديگرى، امامان ايمان و هدايت؛ براى نمونه:

«و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصّلوة و ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين؛(24) و آنان را پيشواى مردم قرار داديم تا خلق را به امر ما هدايت كنند و به آنان هر كار خيرى را وحى كرديم تا مردم را به آن دعوت نمايند. اقامه نماز و پرداخت زكات را واجب ساختيم و آنان از زمان‏هاى پيش پيوسته از پرستندگان ما بودند.»

قرآن در آيه ديگر، به امامان كفر پيشه پرداخته و مى‏فرمايد: «و جعلناهم ائمّة يدعون الى النار و يوم القيمة لا ينصرون؛(25) و آنان را پيشوايانى قرار داديم كه مردم را به آتش دعوت مى‏كنند و در قيامت يارى نخواهند شد.»

ضلالت، يك چهره فرهنگى و ظاهرى دارد و يك سيماى اخروى و باطنى. در بعد فرهنگى، صرفاً دعوت به باطل و لا مذهبى است، ولى در چهره اخروى، «آتش» است؛ چنان‏كه اگر امام هدايت باشد به شفاعت رهبرى تعبير و تبديل مى‏گردد.(26)

قرآن در آيه‏اى ديگر دستور مى‏دهد با ائمّه كفر و الحاد پيكار كنيد: «فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلّهم ينتهون؛(27) پس با امامان كفر پيشه بجنگيد، چرا كه آنها ايمان ندارند و به تعهدات خويش پاى‏بند نمى‏باشند؛ شايد از كفر و طغيان در پرتو پيكار و ارشاد، دست بردارند و مردم را به گمراهى نكشانند.»

ديدگاه اهل سنّت‏

برخى از اهل سنّت نيز به اين موضوع اعتراف دارند كه به يك نمونه اشاره مى‏كنيم:

فخر رازى از ابى هريره ذيل آيه 71 سوره اسراء نقل مى‏كند كه وى از پيامبر بازگو نموده كه در قيامت منادى فرياد بر مى‏آورد: اى امت ابراهيم، اى ملت موسى و عيسى، اى پيروان محمد بياييد، پس اهل حق بپاخيزند؛ آنان‏كه از پيامبرانشان پيروى كردند و نامه آزادى از عذاب را با دست راست بگيرند. سپس پيروان فرعون و نمرود و رؤساى ضلالت و بزرگان كفر را صدا مى‏زنند و نامه به دست چپ آنها داده مى‏شود و همراه با رهبرشان در عذاب الهى قرار مى‏گيرند.

نتيجه اين‏كه بر تمام پيروان اديان در عصر خودشان و پيروان اسلام در اين زمان، از نظر قرآن و سنّت رسول خدا (ص)، امام‏شناسى واجب بوده و مى‏باشد، چرا كه سرنوشت دين و دنيا و عالم پس از مرگِ مردم به يمن پيروى علمى و عملى از پيشواست. از اين‏رو در انتخاب و شناخت رهبر سياسى و معنوى بايد وسواس به خرج داد و با معيارهاى صحيح پيش رفت.

در قرآن كريم اطاعت اولى الامر كه زمام‏دار مسلمانان است، در طول فرمان‏برى از خدا و رسول قرار گرفته است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم؛(28) از خدا و رسول و صاحبان فرمانى كه از ميان شما و مكتبتان برخاسته‏اند اطاعت كنيد». بى‏گمان چنين اطاعتى كوركورانه نيست، بلكه متفرّع بر شناخت اولى الامر واقعى است، وگرنه هر خليفه‏اى كه بعد از پيامبر بيايد و خود را اولى الامر معرفى كند نمى‏تواند در مقام مطاع قرار گيرد، چرا كه اگر اطاعت، بى‏قيد و شرط باشد اطاعت از يزيد بن معاويه و ساير خلفاى بنى اميه و بنى العباس نيز بايد واجب باشد، بلكه هر زمام‏دار ستم‏گرى كه قدرت را در جهان اسلام به دست گرفت بايد پيروى شود و حال آن‏كه اطاعت از امامان جور و ائمه ضلال، حرام است. آنان طاغوتان زمان خويش هستند و از نظر قرآن و سنّت و عقل سالم، نامشروع‏اند و قرآن كفر به آنها را تأكيد كرده و از اركان دين شمرده است: «و قد امروا ان يكفروا به»؛(29) «و من يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى».(30) كمترين درجه كفر به طاغوت، مخالفت با آنان و تقويت امامان بر حق مى‏باشد، وگرنه انسان به عروة الوثقى تمسّك نكرده است و چنين كسى بى‏شك گمراه و دوزخى خواهد بود.

عدم تضاد امامت و خاتميت‏

برخى گمان دارند كه امامت طبق برداشت علماى تشيّع، با خاتميت در تضاد است، در صورتى كه چنين نيست، زيرا در بحث خاتميت به اثبات رسيد كه از نظر شيعه و سنّى، سلسله رسالت و نبوت با رحلت پيامبر اسلام (ص) خاتمه يافت و شريعت او نيز پايان‏بخش اديان الهى بوده است و پس از او احدى به پيامبرى مبعوث نمى‏شود و فرشته وحى هم بر كسى نازل نمى‏گردد. همان‏گونه كه امام على (ع) نيز در سوگ پيامبر (ص) به آن تصريح فرمود: «پدر و مادرم به فداى تو اى رسول خدا (ص)، تحقيقاً با رحلت تو رشته نبوت گسسته شد، نزول وحى و اخبار آسمانى خاتمه يافت، در صورتى كه با مرگ هيچ‏كس از پيامبران، چنين انقطاعى از وحى الهى و پيام‏هاى آسمانى صورت نگرفت.»(31)

ولى نبايد از اين نكته غفلت كرد كه ختم نبوت و اتمام شرايع دينى به اين دليل نبوده كه بشر از نظر رشد عقلانى و علمى به پايگاهى رسيده كه ديگر نيازى به دين ندارد و يا انسان‏ها در آن مقطع زمانى به مرحله‏اى رسيده بودند كه مى‏توانستند كليات دين و استراتژى آن را به يارى عقل خدادادى و تخصص كارشناسان دينى و اجتهاد عالمان اسلامى و اصحاب و تابعين، از قرآن و سنّت استنباط كرده و ميزان علم و عمل خويش و ديگران قرار دهند و بدين‏گونه نيازها و مشكلات مذهبى جامعه اسلامىِ خود را برطرف سازند، بلكه با نزول قرآن، وحى تشريعى به پايان رسيد و قدرت فهم بشر زيادتر شد و زمينه مستعد گرديد تا باب ديگرى به نام «وصايت»، «ولايت» و «امامت» به روى مردم باز شود و رموز وحى و آيات الهى براى مردم تشريح و تبيين گردد.

اين بدان علت است كه احتياج بشر به مذهب راستين از دو جهت بوده و مى‏باشد: جهت اول، برقرارى و تداوم ارتباط مردم با جهان غيب و آشنايى آنان با مسائل مبدأ و معاد و دعوت آنان به عبوديت پروردگار و انقطاع از غير خدا و اخلاص در عبادت و بندگى و بالاخره رسيدن به قلّه معنويت و كمال؛ جهت دوم، نياز بشر به دين براى ايجاد روابط منصفانه و عادلانه در ميان مردم از راه تغيير دادن بينش‏ها و گرايش‏ها و اهداف. در همين راستاست كه جهاد با هواهاى نفسانى و كنترل روحيه استعباد و منفعت‏طلبى و استثمار و خودخواهى، جهاد اكبر تلقى شده است تا مردم ساخته و پرداخته شوند و به يمن آشنايى با معارف و مقرّرات اسلامى، به قسط و عدالت قيام نمايند.

بدون شك با اتمام رشته پيامبرى، اين دو نياز هم‏چنان برقرار است. وانگهى، رسول اكرم (ص) از ناحيه حضرت بارى‏تعالى داراى دو منصب بوده است: يكى، نبوت و رسالتِ پيام رسانى و دوم، امامت و رهبرى جامعه. با رحلت پيامبر اكرم (ص) منصب اول پايان پذيرفت و وحى آسمانى قطع شد، ولى مقام امامت و رهبرى وى به قوّت خود باقى است كه در مباحث آتى به آن پرداخته خواهد شد.

امام، هادى و مبلّغ شريعت است

از جانب ديگر، بدين نكته بايد توجه داشت كه اكثر قاطع پيامبران پيشين صاحب شريعت نبودند، بلكه از پيامبران تبليغى به حساب مى‏آمدند و نقش امامت را ايفا مى‏كردند. در واقع، رسالت آنان، تبليغ و تبيين شرايع پيامبران اولوالعزم يا صاحبان شريعت مستقل بوده است، زيرا تعداد پيامبرانى كه داراى شريعتى خاص بودند از عدد انگشتان دست تجاوز نمى‏كند.

غالب رسولان، مروّج و مفسّر متون اديانى بودند كه هنوز پرونده آنها بسته نشده بود. امامان و عالمان اسلامى نيز مفسّر و مبيّن شريعت اسلام هستند. اگر پيامبر(ص) فرموده است: «علماء امّتى افضل من انبياء بنى اسرائيل؛(32) عالمان امت من از پيامبران بنى اسرائيل برترند»، مقصودشان برترى آنها از پيامبران تبليغى بوده است كه آنان مانند عالمان اسلامى و امامان معصوم، مأمور تبليغ دين و تفسير و توجيه معالم آن براى امت‏ها بوده‏اند و عظمت و گستردگى شريعت اسلام اقتضا مى‏كند كه امامان بلكه عالمان اسلامى هم از پيامبران تبليغى برتر باشند.

هم اكنون علماى اسلام در عصر خاتميت كه قرن شكوفايى علم و دانش است، با معرفتى كه به اصول كلى اسلام و شناخت شرايط زمان و مكان دارند، كليات دين را با توجه به مقتضيات زمان و تحولات علمى تطبيق داده و احكام الهى را استخراج و استنباط مى‏نمايند و فروع را به اصول بر مى‏گردانند.

وانگهى، هر چه جامعه بشرى به سوى تمدن پيش مى‏رود نياز به دين و مقرّرات آن، ضرورت بيشترى پيدا مى‏كند. درست است كه منصب رسالت و نبوت به كلى پايان يافته و هرگز تجديد نمى‏شود، ليكن دين با تمام شاخ و برگش هم‏چنان باقى و استوار است و عالمان موظف‏اند كه آن را با تمام ابعادش مطابق اقتضائات عصر و زمان، براى مردم تبيين نمايند.

بنابر اين مفهوم ختم نبوت، پايان ديانت و آغاز عقل و علم تجربى نيست، چرا كه نياز دين در عصر ما به مراتب از گذشته شديدتر و ضرورت آن محسوس‏تر است، زيرا اگر ابزارهاى خطرناك علمى در اختيار بشر معمولى و بى‏دين قرار بگيرد ويرانى و فاجعه به بار مى‏آورد؛ مانند انواع و اقسام جنايت‏ها كه امروزه در سرتاسر جهان مشاهده مى‏كنيم. چون به فرموده پيامبر اسلام (ص)، علم و دين بايد به همراه هم ترقى و تعالى پيدا كنند، زيرا علم بدون دين و ايمان بدون علم و دانش، انفجار و خرابى مى‏آفريند: «العلم و الدّين توأمان اذ افترقا احترقا».(33)

مضاف بر اين‏كه علم و عقل به تنهايى نمى‏تواند سرنوشت پس از مرگ را براى بشر روشن كند و يا فلسفه خلقت انسان و جهان را تبيين نمايد؛ چنان‏كه نمى‏تواند خلّاق عالم را با تمام اسماى حسنايش و صفات عليايش بشناساند تا چه رسد به تبيين مراحل برزخ و قيامت.

اصولاً شناخت و استخراج مبانى اخلاق و تربيت دينى از نصوص و متون اصلى، به آگاهان دينى و عالمان الهى نياز دارد، چرا كه مسائل ماوراى طبيعت، ما فوق علوم حسى و طبيعى است و بشر با علم و عقل نمى‏تواند به آن سوى مرز طبيعت عبور كند؛ فقط پيامبران و امامان معصوم و امروزه عالمان و متخصصان بايد مسائل متافيزيكى را براى افراد بشر تبيين و روشن نمايند.

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن آموزشى، گزينه صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 108) علامت بزنيد.

1 . خوارج با شعار معروف خود در صدد انكار چه چيزى بودند؟

الف - رهبرى خدا.

ب - امامت و رهبرى غير خدا.

ج - امامت امام فاسق و فاجر.

د - پيدايش اختلاف در اثر فقدان امام.

2 . كدام گروه معتقد است امام، برگزيده خداست؟

الف - فيلسوفان.

ب - متكلّمان.

ج - پيروان امير مؤمنان.

د - همه فرقه‏هاى اسلامى.

3 . كدام شخصيت بر اين نكته تأكيد دارد كه امامت فقط يك منصب اجتماعى و سياسى نيست و ريشه الهى دارد؟

الف - تفتازانى.

ب - تفليسى.

ج - راغب اصفهانى.

د - خواجه نصيرالدين طوسى.

4 . بر اساس نظر مذهب تشيّع، بيعت مردم با امام در چه چيزى نقش دارد؟

الف - گزينش امام.

ب - فعليت يافتن حكومت امام.

ج - مأمور بودن امام به هدايت مردم.

د - رياست يافتن امام بر بعض مردم در امور دين بر اساس وصايت.

5 . چه كسى معتقد است اختلاف تشيّع و تسنّن ناشى از اختلاف در مفهوم و حقيقت امامت است؟

الف - نويسنده مقاله.

ب - متكلّمان.

ج - قوشچى.

د - عبدالرزاق لاهيجى.

6 . كدام گزينه با نقطه چين مناسب است؟ شيعه معتقد است امامت يك مسئله ............ و اهل سنّت به ............ معتقد نيست.

الف - انتصابى - فقهى بودن.

ب - اعتقادى - انتصابى بودن.

ج - فقهى - انتصابى بودن.

د - فقهى - اعتقادى بودن.

7 . اگر امامت جزء ............ باشد، اعتقاد نداشتن به آن به اساس دين ضربه مى‏زند؟

الف - مسائل فقهى.

ب - مسائل عقلانى.

ج - فروع دين.

د - اصول دين.

8 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - شيعه معتقد است امام با انتخاب مردم، معيّن مى‏شود.

ب - اهل سنّت معتقدند تعيين امام بر عهده امت است.

ج - همه فرقه‏هاى اسلامى اتفاق نظر دارند كه امامت يك مسئله اعتقادى است.

د - ملاك اسلام و كفر را بايد در فروع دين جست و جو كرد.

9 . به اعتقاد اهل سنّت، عصر حضور كدام عصر است؟

الف - عصر رسول خدا (ص).

ب - عصر امامان (عليهم السلام).

ج - عصر غيبت امام معصوم (ع).

د - گزينه‏هاى الف و ب.

10 . كدام گزينه از اعتقادات شيعه است؟

الف - حجيت نظر و كلام امام به اندازه حجيت سيره و سخن رسول اكرم (ص) است.

ب - امامت به مثابه تئورى حكومت در جامعه دينى است.

ج - شريعت با رحلت پيامبر اكرم (ص) به پايان نمى‏رسد.

د - خلأ وجودى پيامبر با اجتهاد و قياس پر مى‏شود.

11 . امامت به معناى مرجعيت دينى:

الف - در حد مجتهد است.

ب - از طريق مطالعه و عقل و فكر به دست مى‏آيد.

ج - به نوعى كارشناسى اسلامى گفته مى‏شود كه از جانب خدا افاضه شده است.

د - از خطا و اشتباه مصون نيست.

12 . كدام گزينه از اعتقادات اهل سنّت است؟

الف - امامت به معناى مرجعيت دينى است.

ب - امامت، رياست عامه و رهبرى اجتماعى است.

ج - امامت به معناى ولايت است.

د - پيامبر اكرم (ص) براى بعد از خود جانشين تعيين كرد.

13 . چه كسانى منكر امامت را كافر مى‏دانند؟

الف - بسيارى از متكلّمان اماميه.

ب - شيخ مفيد، شيخ طوسى و سيدمرتضى و جمع زيادى از فقهاى بزرگ.

ج - قاضى بيضاوى و ابوالفتوح اسروشنى از اهل سنّت.

د - هر سه گزينه.

14 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - كلمه «اولى الامر منكم» در آيه شريفه، بدون قيد و شرط است و هر صاحب فرمانى را شامل مى‏شود.

ب - از نظر قرآن كريم، امام كفر پيشه نيز وجود دارد.

ج - در قيامت، صف امت‏ها با امام‏هاى آنها مشخص مى‏شود.

د - سكوت پيامبر نسبت به خليفه بعد از خود، بر خلاف سنّت عاقلان و سيره حاكمان است.

15 . با رحلت پيامبر اكرم (ص) چه تحولى به وجود آمد؟

الف - بشر از نظر رشد عقلانى و علمى به حدى رسيد كه مى‏توانست نيازها و مشكلات مذهبى خود را برطرف سازد.

ب - وحى قطع شد و سلسله رسالت خاتمه يافت.

ج - نياز بشر به امامت و رهبرى بر طرف گرديد.

د - نياز بشر به دين پايان گرفت.

پي نوشت ها:

1) نهج البلاغه ابن ابى الحديد، خ 39 و محمد دشتى، خطبه 40.

2) لسان العرب، ج 12، ص 24 و 25.

3) تفليسى، وجوه القرآن، ص 28 و 29.

4) مفردات قرآن، واژه امام.

5) شرح جامع المقاصد، ج 5، ص 325.

6) علامه حلى، الالفين فى امامة اميرالمؤمنين (ع)، ص 12 و الصوارم المحرقة، ص 129.

7) قواعد القواعد، ص 108.

8) ملا عبدالرزاق لاهيجى، گوهر مراد، ص 289 و 290.

9) برداشتى از: هانرى كربن، تاريخ فلسفه اسلامى، ترجمه دكتر مبشرى، ص 69 - 64.

10) مرتضى مطهرى، مجموعه آثار، ج 4، ص 848 و 850.

11) مرتضى مطهرى، مجموعه آثار، ج 4، ص 848 و 850.

12) جز حديث: «لا تجتمع امتى على خطأ»، كه اين هم يك حديث جعلى و كلّى است و به تعيين خليفه در آن اشاره‏اى نشده است.

13) الارشاد فى الكلام، ص 245.

14) الاقتصاد فى ما يتعلق الاعتقاد، ص 234.

15) تهذيب الاحكام شيخ طوسى، ج 1، ص 335؛ اوائل المقالات شيخ مفيد، ص 7 و رسائل شريف مرتضى، ج 1، ص 165.

16) به نقل از: احقاق الحق، ج 2، ص 307.

17) مائده (5) آيه 67.

18) همان، آيه 55.

19) اسراء (17) آيه 71.

20) وسائل الشيعه، ج 28، ص 358.

21) يحيى بن الحسين، الاحكام، ج 2، ص 466.

22) اسراء (17) آيه 71.

23) همان، آيه 72.

24) انبياء (21) آيه 73.

25) قصص (28) آيه 41.

26) ر.ك: مرتضى مطهرى، عدل الهى، بخش شفاعت.

27) توبه (9) آيه 12.

28) نساء (4) آيه 59.

29) همان، آيه 60.

30) بقره (2) آيه 256.

31) نهج البلاغه، خطبه 235.

32) بُلغة الفقهيه سيد بحر العلوم، ص 229؛ المزار شيخ مفيد، ص 4؛ بحارالانوار، ج 35، ص 304 و الذريعه، ج 16، ص 228.

33) الحياة، ج 1، ص 63.